

نوستالژی، دلتنگی و حسرت عارفانه در شعر سال‌های نخستین پس از جنگ تحمیلی

دکتر احمد رضایی*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

عشق به شهادت، سادگی، صداقت و ... آمیخته بود؛ اتمام جنگ باعث شد بسیاری کسان، به‌ویژه آنانی که در متن جنگ بودند، فضایی متفاوت احساس کنند: فضایی که تصور می‌شد در آن آرمان‌ها و ارزش‌ها کمرنگ شده، طلایه‌داران دفاع از کشور به دست فراموشی سپرده می‌شوند (یا شده‌اند)، معنویت جبهه رنگ باخته، دنیاطلبی و فریبکاری گروهی جای صداقت‌ها و گذشت‌ها را گرفته است و به همین دلیل، این افراد به یاد آن فضای از دست رفته، باز ماندن از خیل شهداء، و در یک کلام به یاد موقعیت مطلوب روحی که از آن محروم شده بودند حسرت می‌خوردند. چنین درونمایه‌های حسرت‌آمیزی، بسیاری از سروده‌های پس از جنگ - به‌ویژه سال‌های نخست پس از جنگ - را متأثر ساخت. به همین سبب، در این‌گونه سروده‌ها شاعر بیش از شکل و صورت، به معنی شعر و بیان حالات روحی و درونی خود توجه می‌کند و کمتر به دیگر وجوه ساختار شعر عنایت دارد؛ تا جایی که برخی از این سروده‌ها، به شعار تبدیل

در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مسأله دفاع از کشور با بعدی معنوی و مقدس توأم بود. به عبارتی می‌توان گفت جنبه معنوی دفاع که از اعتقادات دینی مردم نشأت می‌گرفت، دیگر ابعاد را تحت الشعاع خود قرار می‌داد؛ به همین دلیل از چنین واقعه‌ای با نام «دفاع مقدس» یاد می‌شود. اگر بن‌مایه‌های شعر جنگ بررسی شود، خواهیم دید درونمایه‌هایی نظیر: شهادت و شهادت‌طلبی، ایثار، دفاع از حق و عدالت، جان دادن برای دین خدا و بر دیگر مفاهیم و جنبه‌های آن غلبه دارد. «تجربه جنگ برای ما، بیش از یک تجربه سخت و توانفرسای اجتماعی - سیاسی، تجربه تلخ حمله به اعتقادات و آرمان‌ها بود و پیامد این تجربه نیز، این بود که آثار وضعی جنگ مثل خرابی‌ها، ویرانی‌ها، کشتارها، قتل کودکان و نوجوان و بسیار کمتر از وجوه معنوی در هنر منعکس شود.» (تقی دخت: ۷، ۱۳۸۳) فضا و موقعیت جنگ با عوامل معنوی‌ای چون ایثار،

- سبکباران خرامیدند و رفتند
 مرا بیچاره نامیدند و رفتند
 سواران لحظه‌ای تمکین نکردند
 ترحم بر من مسکین نکردند
 سواران از سر نعشم گذشتند
 فغان کردم اما برنگشتند
 اگر دیر آدمم مجروح بودم
 اسیر قبض و بست روح بودم
 در باغ شهادت را نبندید
 به ما بیچاره‌ها زان سو نخندید
 شهادت نردبان آسمان بود
 شهادت آسمان را نردبان بود
 چرا بستند راه آسمان را
 چرا برداشتند این نردبان را...
 تو بالا رفتی و من در زمینم
 برادر رو سیاهم شرمگینم

(کاکایی: ۱۳۷۶، ۷-۸)
 آنچنان که ملاحظه می‌شود زمان
 فعل‌ها عمدتاً گذشته است زیرا همانطور
 که پیشتر آمد نوستالژی غبطه بر گذشته
 مطلوب است. مضامینی که شاعر از آن
 سخن می‌گوید عبارت است از بازماندن
 از شهدا و محروم شدن از شهادت. راوی
 به خاطر بازماندن از هم‌زمان شهیدش،
 خویشتن را بیچاره، رو سیاه و شرمگین
 می‌داند که در زمین مانده است.
 در سروده‌های قزوه چنین فضایی
 بسیار دیده می‌شود: او از نخستین کسانی
 است که در وادی حسرت و دل‌تنگی گام
 نهاده است. مثنوی «شرمساری» از اولین
 سروده‌های شاعر با چنین مضامینی
 است:

- مرا کشت خاموشی لاله‌ها
 دریغ از فراموشی لاله‌ها
 کجا رفت تأثیر سوز و دعا
 کجا بید مردان بی‌ادعا
 کجا بید شور آفرینان عشق

می‌شود؛ یعنی اصل معنی‌اندیشی و القای معنی بر کل شعر و ساختار آن
 سیطره دارد. از طرفی حسرت در این سروده‌ها عمدتاً با اعتراض همراه
 است. اعتراض به فراموشی افراد، ارزش‌ها و آرمان‌ها.
 از آنجا که درونمایه حسرت، مفهومی نزدیک با نوستالژی دارد، در
 این پژوهش ابتدا مفهوم واژگانی و اصطلاحی نوستالژی را بررسی نموده،
 آنگاه برخی سروده‌هایی را که حاوی چنین مضامین و مفاهیمی است،
 تحلیل می‌نماییم.

نوستالژی از نظر واژگانی و اصطلاحی

نوستالژی (nostalgia) از دو واژه یونانی nostos که به معنی
 بازگشت به خانه و algia که به معنی «درد» است، تشکیل شده و
 مجموعاً به معنی دل‌تنگی به دلیل دوری طولانی از زادگاه و خانه است.
 «در تعریف نوستالژی گفته‌اند که حس غریبی است برای بازگشت به
 یک وضعیت از دست‌رفته با اعاده موقعیتی دیر آشنا و مطلوب که دیگر از
 کفررفته است، به عبارتی نوستالژی نوعی احساس فراق توأم با حسرت
 به گذشته است و زمانی دست می‌دهد که آدمی از ایزه‌های محبوب محروم
 شده باشد. با گذشت زمان قدر چیزی را که در گذشته از آن برخوردار
 بوده بهتر شناخته باشد و به محروم شدن از آن غبطه بخورد» (پاینده،
 نوستالژی و جست‌وجوی هویت www.atiban)

همانطور که ملاحظه می‌شود در این تعریف و توضیح، زمان گذشته،
 ایزه مطلوب، از دست دادن موقعیت دلخواه و غبطه خوردن، بسیار حائز
 اهمیت است؛ غبطه خوردن (یا حسرت و دل‌تنگی) نتیجه از دست دادن
 ایزه مطلوب است و به یاد آوردن آن، به‌ویژه زمانی که فرد با شرایط
 متفاوت یا متقابل با وضعیت پیشین روبه‌رو می‌شود، با تألم درونی همراه
 است؛ نتیجتاً آرزو می‌کند کاش موقعیت‌های سابق تکرار شود.
 با تحلیل بسیاری از سروده‌های پس از جنگ تحمیلی، می‌توان
 چنین مختصات معنایی را در آنها مشاهده نمود که ما از آن با عنوان
 دل‌تنگی و حسرت یاد می‌کنیم. لیکن این سروده‌ها دارای جنبه‌های والایی
 معنوی هستند که آنها را از نوستالژی صرف، مجزا می‌نماید به همین
 دلیل آنها را با صفت «عارفانه» آوردیم. همانطور که پیشتر اشاره شد،
 بن‌مایه اصلی این قبیل سروده‌ها دو مضمون اصلی را در بر دارد: (الف)
 دل‌تنگی و حسرت عارفانه (ب) اعتراض

الف) دل‌تنگی و حسرت عارفانه^۱

فراگیرترین مضمونی که سروده‌های موردنظر بدان پرداخته‌اند،
 حسرت و دل‌تنگی عارفانه است. در این‌گونه سروده‌ها شاعر از واماندن از
 خیل شهدا و محرومیت از شهادت شکوه می‌کند. در مثنوی زیر از قادر
 طهماسبی (فرید) همه این ویژگی‌ها دیده می‌شود:

علمدار مردان میدان عشق
همانان که از وادی دیگرند
همانان که گمنام و نام‌آورند...

(قزوه ۱۳۷۶: ۶۴-۶۶)

در این بخش شاعر صراحتاً از فراموشی شهدا سخن می‌گوید:
نام‌آورانی که اکنون گمنامند؛ نیز از فضای معنوی دعا و سوز درونی
یاد می‌کند سپس به سرزنش خویش می‌پردازد؛ از اینکه او مانده
است و شهید نشده؛

- نه این دل سزاوار ماندن نبود
سزاوار ماندن دل من نبود
من از انتهای جنون آدمم
من از زیر باران خون آدمم
از آنجا که پرواز یعنی خدا
سرانجام و آغاز یعنی خدا

(همان، ۶۶)

هم او در غزلی با عنوان «غزل داغداری» به روشنی از حسرت و
غربت سخن می‌گوید، گویا رحلت امام (ره) - با توجه به زمان سرودن
غزل - زمینه‌ساز چنین ناله و ندبه‌ای گردیده است، شاعر از رفتن
تکسواران، غربت آنان، داغداری، ناله در گلو و شرمساری خویش سخن
می‌گوید؛ به دیگر سخن تنهایی همراه با سوز و درد، غربت و فراموشی
لاله‌ها و ناسازگاری‌ها مضامین اصلی این غزلند:

- چه تنها مانده امشب در مسیر سوگاری‌ها
دل پر درد من باکوله بار شرمساری‌ها
هالا! ای لاله‌های آشنا! بی‌پرده می‌گویم
شما را درد غربت کشت و ما را داغداری‌ها
سحرگاهان غنیمت می‌برم از وادی حسرت
ولی پیچیده در سجاده شب زنده‌داری‌ها
از این میدان خدا یا تکسواران رها رفتند
چه خواهد کرد طفل همتم با نی‌سواری‌ها
بهاری ناله دارم در گلو بیهوده می‌گویند
گل آوازمان افتاده از چشم قناری‌ها
اگرچه غرق در سوزم، به امید چنین روزی
دل‌م را ساختم در کوره ناسازگاری‌ها

(همان، ۳۱-۳۲)

یا در غزل «شکوفایی» از همین شاعر بن‌مایه‌های حسرت و دل‌تنگی
به‌وفور دیده می‌شود: دل وامانده، شب خاموش، گرد فراموشی، نالیدن به
یاد یاران رفته و ... در این غزل نیز مضامین محوری را تشکیل می‌دهند.

نکته درخور تأمل اینکه زبان همه ابیات القاء‌کننده غم و اندوه، یأس و
نامیدی و دل‌تنگی است. در بیت نخست واماندن، به فکر شکفتن نبودن،
در بیت دوم شکسته بال، شکسته، خسته، به فکر پرواز نبودن، در بیت
سوم شب خاموش، گردباد فراموشی، خاموشی چراغ عاطفه و در بیت
پایانی یاد عزیزان رفته، شب بارانی، سکوت، شکستن و نوحه همگی
بیان‌کننده مضامینی است که به آنها اشاره شد؛ علاوه بر اینکه ردیف
«نیست» این فضای اندوهناک را تشدید می‌کند:

- در این بهار شکوفایی، کسی به فکر شکفتن نیست
دل من است که وامانده است، دل من است که از من نیست
شکسته بال ترینم من، شکسته، خسته، همینم من
همین که هیچ در او شوقی، به پر کشیدن و رفتن نیست
چه شد که در شب خاموش، زگردباد فراموشی
میان کوچه دل‌هامان، چراغ عاطفه روشن نیست
تمام نوحه من امشب به یاد رفته عزیزانم
در این شب، این شب بارانی، بجز سکوت و شکستن نیست
در غزل دسته گل‌ها نیز مجدداً این مضامین تکرار می‌شود:

- دسته گل‌ها، دسته دسته می‌روند از یادها
گریه کن ای آسمان در مرگ توفان زاده‌ها
سخت گمنامید، اما ای شقایق سیرتان
کیسه می‌دوزند با نام شما شیادها...

(همان، ۴۰)

در نو سروده‌های «شلی و آتش» نیز، شاعر از روزهای جنگ و
دفاع با حسرت و دل‌تنگی یاد می‌کند آرزو می‌کند آن مردان والای آسمانی
برگردند و زخم‌های زمین را التیام بخشند:

- کاش برگردند یک شب
آسمان مردانی خاکی پوش
صبح رویانی که در پایان آتش چهره می‌شستند
کاش برگردند
دستمال خونشان را
روی فرق چاک‌چاک خاک بگذارند...
انتهای جاده ایثار
بچه‌های کربلای چار
این زمان اما
دست بر زخم دل‌مگذار

(قزوه ۱۳۷۴: ۶۷-۶۸)

یا:

چه روزهای قشنگی بودند
 چه واژه‌های قشنگی
 «گردان کربلا»
 حروف حافظه‌شان
 از دست داده‌اند

(همان، ۸۴-۸۵)

نمونه‌هایی از این دست در شعر این دوره بسیار است که نقل همه آنها ممکن نیست؛ اما همان‌گونه که پیشتر گفته شد، به قول شارل بالی «کمینه محتوای» همه آنها بیان یک موضوع، به شیوه‌های نسبتاً متفاوت است: حسرت بر روزها و فضای معنوی از دست رفته.

ب) اعتراض - حسرت توأم با اعتراض

در کنار مضامین حسرت و دل‌تنگی، درونمایه اعتراض نیز به کرات دیده می‌شود. در این نوع سروده‌ها شاعر ضمن حسرت بر از دست دادن مطالبات خویش، به فراموشی ارزش‌ها، فراموشی رزمندگان و رها کردن آنها و... اعتراض می‌کند:

*نسل سوخته:

بگو نسل من کجا رفت
 نسلی که آمد بیاره
 نسلی که از آینه رد شد
 بی صدا به یک اشاره
 نسلی که می‌خواست زمینو
 توی آسمون بکاره
 حتی آسمونش امروز
 توی قابی از حصاره
 یکی مون شد پاره پاره
 یکی مونده نیمه کاره
 یکی برگشته تو سنگر استخواناشو بیاره
 یکی جای دست و پاهاش
 دادنش چن تا ستاره
 یکی اون ستاره‌ها رم
 جای دست و پاش نداره
 اون که قامت بلندش
 سپر این سرزمین بود
 روی خاک سست غربت
 بی‌یک قطعه دیاره

تو خودت بگو برادر
 ما برابر هم هستیم؟
 چرا نسل ما نفهمید
 که برادری شعاره
 فقط امروز از من و تو
 چن ورق خاطره مونده
 خاطراتی که هنوزم
 خیلی خطاش تو غباره

(بمانی ۱۳۸۷: ۲۷)

از قضا عنوان شعر «نسل سوخته» نیز مؤید مفهوم اعتراض است. شاعر معتقد است حاصل نسل سوخته که همه هستی خویش را دادند، خاطراتی غبار گرفته و فراموش شده است. او با زبان طنز آلود و اعتراض آمیز این پرسش انکاری را مطرح می‌کند که «آیا ما برابریم؟» چرا در نیافتیم که برادری شعاری بیش نبود و... در این شعر، آنچه مهم است معنی است، اصل معنی‌رسانی بر ساختار شعر حاکم است و شاعر به تصویرسازی کمتر پرداخته است. در سروده «برای مردانی که بعد از جنگ رها شدند»:

شب و جنون و غزل درد و صفحه‌ای
 آه چاره؟
 و من که شاعر و زیر پلک شب
 بیدار

به فکر خاطره‌ای نه، حقیقتی

محضم

به فکر مرد، ترحم، شلوغی

بازار

کدام مرد؟ همان کوه زاد

پیش از این

که کوه حوصله‌اش دره دره

شد آوار

درست روز ... ولی نه،

درست یادم نیست

زمان به خاطر پیوسته

بود، ها، انگار

درست ساعت ... نه، عقربه نمی رقصید
که میخکوب شده، نعش ساعت و دیوار
و فرد قصه من سخت سرخ شد شلیک
برای دین، وطن؟ یا دفاع؟ یا پیکار؟
چقدر ساده دلیل و بهانه می جوید
چه جای فلسفه بافی؟ تفنگ را بردار!
صلاة ظهر همان، نه که سایه‌ای از او
بریده رنگ و تکیه، غریب، زار و نزار
میان پیرهن چرک، توی ترمینال
به پاش کفش کتانی و ها... همان شلوار
صدای تلخ تمناش ریخت در گوشم ...
آدامس، بادکنک، قرصی، ساندویچ، سیگار

(اکبری ۱۳۸۷: ۷۲)

نیز شاعر با یادآوری روزگار دفاع از دین و وطن از مردانی سخن می گوید که بی هیچ فلسفه بافی تفنگ برداشتند و به دفاع پرداختند لکن، باز رها شدند. عنوان سروده بیان کننده محتوای آن است.
درونمایه اعتراض از اولین روزهای اتمام جنگ در بسیاری سروده‌ها رخ نمود؛ در آنها شاعر علاوه بر مطالب پیشین، به موضوعات اجتماعی نیز اعتراض می کند:

هلا! دین فروشان دنیا پرست
سکوت شما پشت ما را شکست
چرا ره نبستند بر دشنه‌ها!
ندادید آبی به لب تشنه‌ها
نرفتید گامی به فرمان عشق
اگر داغ دین بر جبین می‌زنید
چرا دشنه بر پشت دین می‌زنید؟

(قزوه ۱۳۷۶: ۶۶-۶۷)

یا در نو سروده‌های دیگر صراحتاً می‌گوید اگر دیروز در جنگ، بسیاری رنج‌ها را تحمل می‌کردیم، امروز چاره‌ساز این درد، زبان سرخ است:

مرا نشناختند
که گفتند:
بخند
و شاد باش
مرا نشناختند
که گفتند:
لب فرو بند

و به سری که درد نمی‌کند
دستمال مبنند
من اما سرم درد می‌کرد
گفتم:
دیروز چاره‌ساز این سر پردرد
یک پیشانی سبز بود
و امروز
جز با زبان سرخ نشاید که ...
گوهر چه باد، باد.

(همان، ۱۰۴)

در سروده‌هایی از این دست، خواننده کمتر با تصاویر شاعرانه یا هنرهای شعری روبرو است؛ آنچه بر ساختار متن حاکم است انتقال و رساندن پیام است و شاعر تلاش می‌کند با کمترین ابهام، خواننده را از معنی و پیام متن مطلع کند به همین لحاظ در بسیاری از این سروده‌ها زبان نیز فدای انتقال معنی می‌شود چنان که در نمونه‌های پیشین نیز شاعر برای بیان ما فی‌الضمیر خویش از ساختار زبان محاوره سود برده بود.

پی‌نوشت:

* استاد یار گروه ادبیات فارسی دانشگاه قم

۱. در این باره رجوع کنید به:

رضایی جمکرانی، احمد، نماد و تعبیر نمادین در شعر پس از جنگ ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶، پایان‌نامه کارشناسی ارشد صفحه ۱۸۵ به بعد، دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۷۸
ویژگی‌های معنایی و جانمایه شعر انقلاب پس از جنگ غلامرضا کافی، فصلنامه شعر شماره ۳۴ صفحه ۴۰

منابع و مأخذ:

تقی دخت، محمدرضا، بازبینی تازه از شعر جنگ، فصلنامه شعر، ش ۳۹، سال دوازدهم
قزوه، علیرضا، از نخلستان تا خیابان، چاپ چهارم، ۱۳۷۶، حوزه هنری تهران
.....شیلی و آتش، چاپ اول، ۱۳۷۴، انتشارات اهل قلم تهران
کاکایی عبدالجبار، آوازهای نسل سرخ، چاپ اول، ۱۳۷۶، نشر عروج تهران
پاینده، حسین، نوستالژی و جستجوی هویت

www.atiban.com

مجله شعر، سال پانزده، اردیبهشت ۱۳۸۷، شماره ۵۶